

یحیی بن عباد از عماره بن زاذان، از ثابت، از انس نقل می‌کند: * پیامبر (ص) کدو را دوست می‌داشت.

قتیبه بن سعید بلخی از لیث بن سعد، از معاویه بن صالح، از ابوطالوت نقل می‌کند که می‌گفته است: * پیش انس بن مالک رفتم مشغول خوردن کدو بود و می‌گفت: ای بوته کوچک چقدر در نظر من دوست داشتنی هستی، به واسطه آن رسول خدایت دوست می‌داشت.

هاشم بن قاسم کنانی از ابومعشر، از عبدالله بن عبدالله بن ابوظحیه، از انس بن مالک نقل می‌کند که می‌گفته است: * هرگاه کدو داشتیم ما هم سهم خود را به رسول خدا (ص) می‌بخشیدیم.

موسی بن داود و اسحاق بن عیسی می‌گفتند ابراهیم بن سعد از پدرش، از عبدالله بن جعفر نقل می‌کند که می‌گفته است: * دیدم رسول خدا (ص) خیار را همراه خرما می‌خورد. عبیده بن حنید تیمی از عبدالعزیز بن رفیع، از عکرمه، از عایشه نقل می‌کند: * رسول خدا (ص) کنار دیگ غذا می‌آمد و گوشت دست و سرشانه برمی‌داشت و می‌خورد و بدون اینکه وضو بگیرد یا آب در دهان خود را مضمضه کند، نماز می‌گزارد.^۱

ابوالسکن مکی بن ابراهیم بلخی از جعید بن عبدالرحمن، از حسن بن عبدالله بن عبیدالله، از عمرو بن عبیدالله نقل می‌کند که می‌گفته است: * دیدم پیامبر (ص) گوشت سردست خورد و برخاست و مضمضه فرمود و بدون اینکه وضو بگیرد نماز گزارد.

عبیده بن حنید از داود بن ابوهند، از اسحاق بن عبدالله نقل می‌کند: * ام‌حکیم دختر زبیر از کسانی بود که برای پیامبر (ص) غذا هدیه می‌آورد، پیامبر (ص) روزی به خانه او رفت و او سردست پخته‌ی آورد و گوشت آن را جدا می‌کرد و پیامبر (ص) می‌خورد بعد هم بدون اینکه وضو بگیرد برخاست و نماز گزارد.

عارم بن فضل از حماد بن سلمه، از عبدالرحمن بن ابورافع، از عمداش سلمی، از ابورافع نقل می‌کند که می‌گفته است: * برای پیامبر (ص) گوسپندی کشتند، فرمود: ای ابورافع سردست آن را به من بده، دادم، باز فرمود: سردست آن را به من بده دادم، باز هم فرمود: گفتم: ای رسول خدا مگر گوسپند دو سردست و شانه ندارد؟ فرمود: اگر سکوت

۱. از این روایت و در روایت بعد چنین فهمیده می‌شود که برخی تصور می‌کرده‌اند پس از خوردن گوشت باید وضو گرفت. - م.

می‌کردی هر چند بار که می‌گفتم می‌توانستی سردست و شانه به من بدهی.

مُسلم بن ابراهیم از جریر بن حازم، و حمید از انس بن مالک نقل می‌کند که می‌گفته است: «پیامبر (ص) گاهی خرما و خربزه با هم می‌خورد.^۱»

سعید بن سلیمان و مبارک بن سعید و برادرش عمر بن سعید از قول مردی از اهل بصره، از عکرمه، از ابن عباس نقل می‌کردند که می‌گفته است: «بهترین خوراک در نظر پیامبر (ص) نان ترید و خرما می‌بخشد و روغن بوده است.»

همین راوی از عبّاد، از حمّید، از انس نقل می‌کند: «پیامبر (ص) ترید را دوست می‌داشت.»

فضل بن دُکّین از میسعر، از علی بن اقمیر نقل می‌کرد: «پیامبر (ص) خرما می‌خورد و هرگاه به خرما خشکیده یا دُم خرما برمی‌خورد، در دست خود نگه می‌داشت. کسی گفت: اینهایی که در دست شما جمع شده و باقی مانده است به من بدهید. فرمود: آنچه را که خود دوست ندارم بخورم راضی نمی‌شوم که شما بخورید.»

یحیی بن محمد جاری از عبدالمنهمن بن عباس بن سهل بن سعید، از قول پدرش، از پدر بزرگش نقل می‌کرد: «گرده نانی از مغز گندم به پیامبر (ص) هدیه کردند. فرمود: این چیست؟ من این خوراک را تا کنون ندیده‌ام. گفتند: پیامبر (ص) چنان نانی نمی‌خورد! گفت: نه، حتی چنان نانی ندیده بود. معمولاً برای پیامبر (ص) جو را دستاس می‌کردند و فقط دو بار آن را فوت می‌کردند که پوستهای آن تا اندازه‌ی برود سپس آن را می‌پختند و پیامبر آن را می‌خورد.»

وُهَب بن جریر بن حازم از شعبه، از ابواسحاق نقل می‌کند: «عمر بن خطاب می‌گفت پس از اینکه دیدم رسول خدا (ص) آرد را بدون اینکه غربال کنند می‌خورد، دیگر آرد را برای من هم غربال نمی‌کردند.»

اسود بن عامر و اسحاق بن عیسی هر دو از شریک، از عبدالله بن محمد بن عقیل، از رَبِیع^۲ دختر مَعُوذ بن عَفراء نقل می‌کنند که می‌گفته است: «سیدی خرما می‌خورد و نوباره — نوبرانه — برای پیامبر (ص) بردم، پیامبر از آن خورد، و یک مشت طلا و زیور به من عطا

۱. ضَبْع، که یعنی در ضَبْع است، به معنی حریره و طالی است. گاهی هم به معنی هندوانه به کار رفته است. — م.

۲. رَبِیع، بن نانو، در جنگها هم برای رحمدلی و برساناری از زخمیها شرکت می‌کرده است، رکن: ابن ابیهره اسدالغابه، ج

کرد و فرمود: برای زیور خود به کار ببر.

خالد بن خداش از عبدالعزیز بن محمد، از هشام بن عروه، از پدرش، از عایشه نقل می‌کند: * برای پیامبر (ص) آب شیرین از چاه سئیا می‌آوردند.^۱

هاشم بن قاسم کنانی از حنص بن عمر بن عبدالله بن ابوطلحة، از انس بن مالک نقل می‌کند که می‌گفته است: * یک طبق خرماي رطب برای رسول خدا (ص) هدیه آوردند. آن حضرت روی زانوهای خود نشست و مشت مشت از آن به من می‌داد که برای هریک از همسرانش فرستاده شود. و خود نیز مستی از آن گرفت و خورد و دانه‌های آن را به سمت چپ خویش ریخت، و گوسپندی آنها را خورد.

خوردنیها و آشامیدنیهایی که رسول خدا (ص) دوست نمی‌داشت

یونس بن محمد مودب از لیث بن سعد، از یزید بن ابوحبیب، از ابوالخیر، از ابورهم سماعی نقل می‌کند که ابویوب انصاری برایش گفته است: * به رسول خدا (ص) گفتم شما که بازمانده غذای خود را برای من می‌فرستید من که اثر انگشتان شما را می‌بینم دست دراز می‌کنم و می‌خورم - بیان علاقه ابویوب و تبرک جستن او به اثر انگشتان رسول خداست -، ولی این خوراکی که این دفعه برای من فرستاده‌اید اثر انگشت شما بر آن نبود. فرمود: آری در این غذا پیاز بود و من دوست نمی‌دارم به خاطر فرشته‌یی که پیش من می‌آید پیاز بخورم ولی شما پیاز بخورید.

عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از ابراهیم بن عبدالاعلی، از سُوید نقل می‌کند: * کاسه غذایی برای رسول خدا آوردند که در آن سیر ریخته بودند. پیامبر (ص) همینکه بوی سیر را احساس فرمود از غذا خوردن دست نگهداشت. مُعَاذ و دیگران هم که حضور داشتند دست کشیدند. پیامبر (ص) فرمود: چه شده است؟ گفتند: چون شما دست کشیدید ما هم دست کشیدیم. فرمود: شما به نام خدا بخورید من با کسی مناجات و گفتگو می‌کنم که شما نمی‌کنید.

خالد بن خداش از عبدالله بن وَهَب نقل می‌کرد که می‌گفت از ابوصخر شنیدم که

۱. سئیا، نام جامی در مدینه، رکت: معجم البلدان، ج ۵، ص ۹۴ - م.

می‌گفت: «برای پیامبر (ص) عصارهٔ بادام آوردند، فرمود: ببرید که این آشامیدنی نازپروردگان است.

عُتَاب بن زیاد از ابن مبارک، از حُیَوَة بن شُرَیح، از عمرو بن مالک، از حمید بن زیاد، از یزید بن قسیط نقل می‌کند: «برای پیامبر (ص) عصارهٔ بادام آوردند و چون برابر ایشان نهادند، فرمود: این چیست؟ گفتند: عصارهٔ بادام، فرمود: آن را از پیش من بردارید که آشامیدنی و نوشابه نازپروردگان است.

عُبَیْدَة بن حُمَیْد از ابو عبدالله و اقد خیاط، از سعید بن جُبَیر، از ابن عباس نقل می‌کند: «برای پیامبر (ص) مقداری روغن و کشک و سوسماری آوردند - مقصود گوشت پخته شدهٔ سوسمار است -، پیامبر از روغن و کشک خورد و در مورد سوسمار فرمود: این چیزی است که من هرگز نخورده‌ام ولی هر که می‌خواهد بخورد، گوید، بر سفرهٔ رسول خدا دیگران گوشت سوسمار را خوردند.

هاشم بن قاسم از شعبه، از حکم، از زید بن وهب، از براء بن عازب، از ثابت بن ودیعه انصاری نقل می‌کند: «برای پیامبر (ص) سوسماری آوردند فرمود: امتی است که مسخ شده است و خدا داناتر است.

سعید بن سلیمان از خالد بن عبدالله، از حُصَین، از زید بن وهب، از ثابت بن یزید بن ودیعه نقل می‌کند که می‌گفته است: «همراه پیامبر (ص) بودیم، چند سوسمار شکار و کباب کردیم، یکی از آنها را به حضور پیامبر آوردند، چوبی به دست گرفت و انگشتان حیوان را شمرد و فرمود: گروهی از بنی اسرائیل مسخ شده و به صورت خزندگان زمین در آمدند ولی نمی‌دانم به صورت کدام خزنده در آمده‌اند، گوید، پیامبر (ص) از آن نخورد ولی کسی را هم از خوردن آن منع نفرمود.

سعید بن سلیمان از عَبَاد بن عَوَّام، از شیبانی، از یزید بن أَصَم، از ابن عباس نقل می‌کند: «پیامبر (ص) در خانهٔ همسر خود میمونه بودند خوراکی برای ایشان آوردند که از گوشت سوسمار بود، چون پیامبر خواست از آن تناول کند، میمونه گفت: ای رسول خدا آیا می‌دانید این گوشت چیست؟ فرمود: نه، گفت: این گوشت سوسمار است، فرمود: این گوشتی است که من هیچ‌گاه نخورده‌ام، فضل بن عباس و خالد بن ولید و بانوی دیگری هم آن جا بودند، خالد بن ولید پرسید که این گوشت حرام است؟ پیامبر فرمود: نه شما بخورید و فضل و خالد و آن بانو خوردند، میمونه گفت: من هم چیزی را که پیامبر (ص) از آن نخوردند،

نمی خورم.

اسحاق بن عیسی از حَمَّاد بن سَلَمَة از ابوالْمُهَظَّم نقل می کند که می گفته است از ابوهریره شنیدم: «برای پیامبر (ص) در کاسه بی هفت سوسمار بریان که روی آن روغن هم ریخته بودند آوردند، فرمود: بخورید و خود تناول نفرمود. حاضران گفتند: ای رسول خدا آیا ما بخوریم و شما نخورید؟ فرمود: آری من خوش نمی دارم.

اسحاق بن عیسی از حَمَّاد بن سلمه، از بِشْر بن حرب، از ابوسعید خُدْری نقل می کند: «سوسماری برای پیامبر (ص) آوردند، فرمود: آن را به پشت برگردانید و چنان کردند، سپس فرمود: به شکمش برگردانید چنان کردند، فرمود: گروهی از بنی اسرائیل که خداوند بر آنان خشم گرفت سرگردان و مسخ شدند، احتمالاً این از همانهاست.

اسماعیل بن ابراهیم اسدی از علی بن زید، از عمران بن ابوحرمله، از ابن عباس نقل می کند که می گفت: «همراه خالد بن ولید در خدمت رسول خدا به خانه میمونه دختر حارث رفتیم. گفت: آیا از غذایی که ام عتیق برای ما هدیه آورده است برایتان بیاورم. پیامبر (ص) فرمود: آری. او دو سوسمار بریان آورد. پیامبر (ص) آب دهان خود را بیرون انداخت. خالد بن ولید گفت: گویا این غذا را خوش نمی دارید؟ فرمود: آری. میمونه گفت: آیا از آشامیدنی که همو هدیه آورده است برایتان بیاورم؟ فرمود: آری. میمونه ظرف شیری آورد و رسول خدا (ص) از آن نوشید. من سمت راست و خالد سمت چپ پیامبر بودیم. پیامبر (ص) به من فرمود: بقیه آن را بیاشام که برای تو است و اگر هم می خواهی به خالد بده. گفتم: می دانید که در مورد نیم خورده شما هیچ کس را جز خودم ترجیح نمی دهم - به کس دیگری نمی دهم. پیامبر (ص) فرمود: خداوند به هر کس خوراکی عنایت می کند و وظیفه شخص است بگوید خدایا برای ما در این غذا برکت بده و بهتر از آن روزی ماگردان و خداوند هرگاه آشامیدن شیر را بهره کسی فرماید باید آن شخص بگوید خدایا برای ما مبارک گردان و از همین بیشتر روزی فرمای زیرا هیچ چیز غیر از شیر نیست که هم خوراک است و هم نوشابه.

هاشم بن قاسم از قول شُعْبَة، از جعفر بن ایاس نقل می کرد که می گفته است سعید بن جبیر از قول ابن عباس نقل می کرد: «خالدهاش ام حُفَید به پیامبر (ص) مقداری روغن و کشک و چند سوسمار بریان هدیه کرد. پیامبر (ص) از روغن و کشک خورد، و سوسمارها را رها کرد و نخورد ولی بر سر سفره رسول خدا سوسمار خورده می شد که اگر خوردن آن

حرام بود حتماً بر سفرهٔ رسول خدا (ص) کسی از آن نمی خورد.

هاشم بن قاسم از ابو جعفر رازی و ورقاء بن عمر، از عبدالله بن دینار، از ابن عمر نقل می کرد: «مردی با صدای بلند پیامبر (ص) را صدا کرد و گفت: در مورد سوسمار چه می فرمایی؟ فرمود: من نمی خورم آن را حرام هم نمی کنم.

عنان بن مسلم از حاتم بن وردان، از یونس، از محمد بن سیرین نقل می کردند: «برای پیامبر (ص) سوسمار آوردند، فرمود: ما مردمی شهرنشینیم و سوسمار را دوست نداریم و نمی خوریم.

دوست داشتن پیامبر (ص) زنان و بوی خوش را

عنان بن مسلم و سلام ابوالمنذر از ثابت، از انس، از پیامبر (ص) نقل می کردند که می فرموده است: «من از دنیا زنان و بوی خوش را دوست می دارم و روشنی چشم من در نماز قرار داده شده است.

موسی بن اسماعیل و ابوبشر صاحب بصری از یونس، از حسن بصری نقل می کردند که پیامبر (ص) می فرموده است: «از زندگی دنیا چیزی جز بوی خوش و زنان را دوست نمی دارم.

عبدالله بن جعفر رقی از ابوالملیح، از میمون نقل می کند: «رسول خدا (ص) از زندگی دنیا در مورد بوی خوش و زنان بهره مند بود - جز از بوی خوش و زنان بهره یی نبرد. فضل بن دُکَین از اسرائیل، از ابواسحاق، از قول مردی از عایشه نقل می کند که می گفته است: «پیامبر (ص) را از سه چیز دنیا خوش می آمد، بوی خوش و زنان و خوراک، از دو چیز اول نسبتاً بهره مند بود و از خوراک بهره یی نداشت.

فضل بن دُکَین از موسی بن قیس حضرمی، از سلمة بن کُثَیْل نقل می کند: «پیامبر (ص) هیچ چیز دنیا را بیشتر از زنان و بوی خوش دوست نمی داشت.

عنان بن مسلم از ابو هلال، از قتادة، از معقل بن یسار نقل می کرد که گفته است: «پیامبر (ص) اسب را بسیار دوست می داشت و سپس گفت: نه خدایا بلکه زنان را بیشتر دوست می داشت.

ابوسلمة موسی بن اسماعیل از ابوبشر صاحب بصری، از یزید رقاشی و همگی از انس

بن مالک نقل می کنند که می گفته است: * ما بیرون آمدن رسول خدا (ص) را از بوی خوش آن حضرت می فهمیدیم.

محمد بن عبید طنافسی و عبیدالله بن موسی عنسی از اعمش، از ابراهیم نقل می کردند: * رسول خدا (ص) به هر طرف روی می آورد از بوی خوش شناخته می شد.

فضل بن دکین از عَزْرَةَ بن ثابت، از ثُمَامَةَ بن عبدالله بن انس نقل می کرد: * انس هرگز عطر را رد نمی کرد و می گفت که پیامبر (ص) هم عطر را که به آن حضرت هدیه می شد رد نمی فرمود.

عنان بن مسلم از ابن فضالة که همان مبارک است، از اسماعیل بن عبدالله بن ابوظلحة انصاری نقل می کند که می گفته است از انس بن مالک شنیدم می گفت: * هیچ گاه ندیدم که عطر و مواد خوشبو به پیامبر (ص) هدیه شود و آن را رد فرماید.

موسی بن اسماعیل از ابویشر، از عبدالله بن عطاء مکی، از محمد بن علی نقل می کند: * به عایشه گفتم: مادر جان، آیا رسول خدا بوی خوش و عطر به کار می برد؟ گفتم: آری عطر ذِکَاَرَةَ، گفتم: عطر ذِکَاَرَةَ چیست؟ گفتم: مشک و عنبر.

عبیدالله بن موسی و اسرائیل از عبدالله بن مختار، از موسی بن انس، از انس بن مالک نقل می کند: * پیامبر (ص) جعبه کوچکی داشت و از آن خود را خوشبو می ساخت.

هاشم بن قاسم از شعبه، از خلیل بن جعفر نقل می کند که می گفته است شنیدم ابونضرة از ابوسعید خدری نقل می کرد: * در حضور پیامبر (ص) صحبت از مشک شد، فرمود: مگر مشک از خوشبوترین عطرها نیست؟

فضل بن دکین از هشام بن سعید، از زید بن اسلم، از عبید بن جریج نقل می کند: * به ابن عمر گفتم می بینم که این عطر مرکب را بسیار دوست می داری؟ گفتم: آری این بهترین عطر در نظر پیامبر (ص) بود.

موسی بن داود از ابن لَهِیَعَةَ، از بَکِیْر از نافع، از ابن عمر نقل می کند: * چون می خواست بخور معطر به کار برد کافور را بر عود می نهاد و روشن می کرد و می گفت: رسول خدا همچین می فرمود.

بیان سختی زندگی بر رسول خدا (ص)

عنان بن مسلم و حسن بن موسی اشیب از ثابت بن یزید و هلال بن خَبَّاب از عِکْرَمَة، از ابن عباس نقل می‌کنند: پیامبر (ص) شبهای پیاپی گرسنه می‌خوابید و خانواده‌اش هم غذای شب نداشتند. گوید، معمولاً نان آنها جوین بود.

هشام بن عبدالملک - یعنی پدر ولید طیالسی - و ابوهاشم صاحب الزعفران و محمد بن عبدالله نقل می‌کردند که انس بن مالک می‌گفته است: فاطمه علیها السلام قطعه نانی برای رسول خدا (ص) آورد، فرمود: ای فاطمه این چیست؟ گفت: قرص نانی پخته‌ام دلم آرام نگرفت تا این قطعه را برای شما آوردم. فرمود: دخترم این اولین غذایی است که از سه روز پیش تا کنون به دهان پدرت رسیده است.

ابوعاصم ضحاک بن مخلد شیبانی از ام‌الحصین زینب دختر ابوطلق، از ابوبحر حبان بن جزء، از ابوهریره نقل می‌کرد: رسول خدا (ص) از شدت گرسنگی بر شکم خود سنگ می‌بست.

ابوغسان مالک بن اسماعیل و اسرائیل از مجالد، از شعبی، از مسروق نقل می‌کرد: روزی عایشه همچنان که برای من مشغول حدیث گفتن بود گریست، گفتم: ای مادر مؤمنان چرا گریه می‌کنی؟ گفت: امروز سیر نشدم و گرسندام و خواستم گریه کنم و چرا گریه نکنم و حال آنکه ایستادگی و زحمت رسول خدا (ص) را در گرسنگی به خاطر آوردم.

سعید بن سلیمان از هُشیم، از مجالد، از شعبی، از مسروق نقل می‌کنند که گفت: پیش ام‌المؤمنین عایشه رفتم دیدم می‌گرید، گفتم: چه چیز تو را به گریه واداشته است؟ گفت: امروز سیر نشده بودم و خواستم بگریم و چرا نگریم که بر رسول خدا (ص) گاهی چهار ماه می‌گذشت و یک بار از نان گندم سیر نمی‌خورد.

عبدالله بن موسی و اسرائیل از ابواسحاق، از عبدالرحمن اسود، از اسود، از عایشه نقل می‌کنند که می‌گفت: هیچ‌گاه سه روز پیاپی خاندان محمد (ص) غذای روز و شبی که فقط نان جو باشد نخوردند و این موضوع تا هنگام رحلت آن حضرت که به خدا پیوست ادامه داشت.

هاشم بن قاسم و ابومعشر از سعید، از ابوهریره نقل می‌کردند که می‌گفت: گاه سه

ماه پیایی می گذشت و در خانه پیامبر (ص) هیچ آتشی برافروخته نمی شد. نه برای پختن نان و نه پختن چیز دیگری. گفتند: ای ابوهریره پس آنها چه می خوردند؟ گفت: فقط دو چیز سیاه یعنی خرما و آب. البته همسایگانی از انصار بودند که خدای پاداش دهادشان. آنها گوسپندان و شتران شیری داشتند و گاهی اندکی شیر برای آن حضرت می فرستادند.

هاشم بن قاسم و محمد بن طلحة از ابو حمزة، از ابراهیم، از اسود، از عایشه نقل می کردند که می گفته است: تا هنگام رحلت رسول خدا (ص) هیچ گاه خاندان آن حضرت سه وعده پیایی نتوانستند نان گندم بخورند. و هیچ گاه از سفره آن حضرت قطعه نانی که باقی مانده باشد برداشته نشد.

هاشم بن قاسم و جریر بن عثمان از سلیمان بن عامر نقل می کردند که می گفت از ابوامامه شنیدم می گفت: هیچ گاه از سفره خاندان پیامبر (ص) حتی قطعه نان جوینی هم باقی نمی ماند.

خالد بن خدش و عبدالله بن وهب از جریر بن حازم، از یونس، از حسن بصری نقل می کردند که می گفت: پیامبر (ص) ضمن ایراد خطبه یی فرمود، به خدا سوگند در خاندان محمد (ص) حتی یک صاع خوراکی وجود ندارد. ابوهریره می گوید: پیامبر (ص) نه خانه داشت. و به خدا سوگند پیامبر این موضوع را از این جهت نمی فرمود که نعمتهای خدا را برای خود اندک و کم بشمرد. بلکه می خواست. امت از او پیروی کند.

سعید بن سلیمان و عبّاد از هلال و عکرمه از ابن عباس نقل می کنند که می گفت: به خدا سوگند اتفاق می افتاد که چند شب پیایی خاندان پیامبر (ص) غذا و خوراکی نداشتند.

محمد بن عمر واقدی و ابن ابوذئب از متبیری، از قول یکی از فرزندان ولید آزاد کرده احنسی ها نقل می کردند که می گفت: در سفر و مشغول غذا خوردن بودیم که ابوهریره آمد. به او خوش آمد گفتیم و دعوت کردیم که برای غذا خوردن بیاید. گفت: نه به خدا سوگند از آن نمی چشم که رسول خدا (ص) رحلت فرمود و حال آنکه خود و خاندانش حتی از نان جو سیر نمی شدند.

روح بن عباده و موسی بن عبیده از عبدالله بن عبیده، از عایشه نقل می کردند که می گفت: هیچ گاه پیامبر (ص) تا هنگام رحلت در روز دو مرتبه از غذا سیر نشد و هرگز در سفره ایشان آن قدر غذا نبود که سیر شود و از آن چیزی باقی بماند مگر اینکه از همان غذای موجود برای کسی که غائب بود غذا برمی داشتیم. به عایشه گفتند: پس غذای شما چه چیزی

بود؟ گفت: دو چیز سیاه خرما و آب. ضمناً همسایگانی از انصار داشتیم که دامهای شیرده داشتند و مقداری شیر برای ما می فرستادند، خداوند به ایشان جزای خیر دهد.

مالک بن اسماعیل و محمد بن طلحة بن مُصَرِّف از ابو حمزه، از ابراهیم، از اسود، از عایشه نقل می کنند که می گفت: * خاندان پیامبر (ص) هیچ گاه سه وعده پیایی از نان گندم سیر نشدند و هیچ گاه تا هنگام مرگ از سفره آن حضرت قطعه نانی زیاد نیامد.

مالک بن اسماعیل و زُهَیْر بن معاویه از ابواسحاق، از عبدالرحمن بن یزید، از اسود، از عایشه نقل می کنند که می گفت: * خاندان پیامبر (ص) هیچ گاه دو روز پیایی تا چه رسد به چند روز، حتی از نان جوین سیر نشدند.

فضل بن دُکَیْن و مطیع از کَرْدُوس تَغْلِیْبِی، از عایشه نقل می کردند که می گفته است: * تا هنگام رحلت پیامبر (ص) هیچ گاه خانواده اش سه روز پیایی از نان گندم سیر نشدند.

روح بن عبادة و حماد بن سلمه و کس دیگری غیر از او، از هشام بن عروة، از پدرش، از عایشه، همچنین عارم بن فضل از حماد بن زید، از هشام بن عروة از عایشه نقل می کنند که می گفته است: * به خدا سوگند گاهی یک ماه می گذشت و ما نمی توانستیم حتی نان بپزیم. هشام می گوید، گفتم: پس رسول خدا (ص) چه چیزی تناول می فرمود؟ گفت: همسایگانی از انصار داشتیم که خداوند پاداش نیکو دهدشان، آنها مقداری شیر داشتند و اندکی از آن را به پیامبر هدیه می دادند.

محمد بن اسماعیل بن ابوفدیک و محمد بن عمر واقدی از ابن ابوذئب، از مسلم بن جُنْدَب، از نوفل بن ابیاس هُدَلِیْ نقل می کردند که می گفته است: * عبدالرحمن بن عوف همنشین ما بود و دوست خوبی بود، روزی ما را با خود برد و چون به خاندان وارد شدیم، او نخست غسل کرد و با ما نشست کاسه یی آوردند که در آن نان و گوشت بود و چون کاسه را پیش ما نهادند، عبدالرحمن گریست. گفتم: ای ابو محمد چرا گریه می کنی؟ گفت: پیامبر (ص) از جهان رخت بر بست و حال آنکه هیچ گاه خود و خاندانش از نان جوین هم سیر نمی شدند و فکر نمی کنم عمری که باقی مانده است برای این گونه خوراکیها باشد بلکه باید صرف چیزی شود که برای ما بهتر است.

سعید بن منصور و عبدالحمید بن سلیمان از ابو حازم، از ابوهریره نقل می کردند که می گفته است: * رسول خدا (ص) تا هنگام مرگ هیچ گاه حتی از قطعه نان خشکی سیر نمی شد و شما دنیا را این چنین گرفته اید و ابوهریره انگشتک می زد - ظاهراً، بشکن زدن و

انگشتک زدن در اعراب دلیل شگفتی است.

خالد بن خدّاش و عبدالله بن وهب از ابن لهیعة، از عقیل، از ابن شهاب نقل می‌کنند
 * ابوهریره بر مغیره بن احنس گذشت و مغیره مشغول غذا خوردن بود، ابوهریره پرسید این
 غذا چیست؟ گفت: آرد سبوس گرفته و گوشت چرب. ابوهریره سخت تعجب کرد و گفت:
 ای مغیره از تو تعجب است، پیامبر (ص) را خداوند در حالی قبض روح فرمود که حتی از
 نان جو و روغن نمی‌توانست شبانه‌روزی دو مرتبه غذا بخورد و حال آنکه تو و یارانت
 این چنین دنیا را میان خود گرفته‌اید، و انگشتک زد، و منظورش این بود که آنان چون
 کودکانند.

مسلم بن ابراهیم از ابان بن یزید، و قتاده از انس بن مالک نقل می‌کند: * هرگز در
 غذای روز یا شب پیامبر نان و گوشت با هم در سفره نبود مگر در میهمانیها.

مسلم بن ابراهیم از قول سلام بن مسکین، از عمر بن معدان، از انس بن مالک نقل
 می‌کند که می‌گفت: * در ولیمه‌یی که رسول خدا می‌داد حضور داشتم که بر سفره نه گوشت
 بود و نه نان.

عمر و بن عاصم کلابی از همام، از قتاده نقل می‌کرد که می‌گفت: * معمولاً هر وقت به
 خانه انس بن مالک می‌رفتم، نانوای او مشغول پخت بود، روزی گفتم: از این نان بخورید،
 به یاد ندارم که رسول خدا تا هنگامی که به خدای خود پیوست، نان آرد سبوس گرفته و
 گوسپند بریانی در سفره خود دیده باشد.

معن بن عیسی از عبدالله بن مؤمل، از عبدالله بن ابوملّیکه، از عایشه نقل می‌کند که
 می‌گفته است: * پیامبر (ص) هرگز در روز دو نوع غذا تناول نمی‌فرمود، اگر گوشتی فراهم
 بود و می‌خورد چیز دیگری بر آن نمی‌افزود، و اگر خرما می‌خورد یا نان فراهم می‌شد چیز
 دیگری بر آن نمی‌افزود، و وقتی بیمار بود، عربها برخی از داروها را پیشنهاد می‌کردند و
 پیامبر (ص) خود را معالجه می‌کرد و مردم غیر عرب هم گاه دارویی عرضه می‌کردند و خود
 را با آن مداوا می‌فرمود.

محمد بن عمر واقدی از عبدالله بن جعفر، از یزید بن هاد، از عروّة، از عایشه نقل
 می‌کرد: * رسول خدا (ص) رحلت فرمود در حالی که هیچ‌گاه دو مرتبه در شبانروز از نان
 جو سیر نشد، گاهی سبوی خرما هدیه می‌کردند که مقداری رطب در آن بود و بسیار
 خوشحال می‌شدیم.

سعید بن سلیمان از سلیمان بن مُغیره از حُمَید که همان ابن هلال است نقل می‌کند که عایشه می‌گفت: «ابوبکر شبی زان گوسپندی برای ما فرستاد، من قطعه‌یی از آن می‌کندم و می‌خوردم و گاهی پیامبر (ص) در دست نگه می‌داشت و قطعه‌یی می‌کند و می‌خورد و من آن را در دست نگه می‌داشتم. به عایشه گفتند: چراغ نبود؟ گفتم: اگر چراغ می‌داشتیم آن را نانخورش می‌کردیم. گاه یک ماه می‌گذشت و خاندان پیامبر (ص) نان نمی‌پختند و دیگری بر آتش نمی‌نهادند. می‌گویند این موضوع را برای صفوان نقل کردم. گفتم: گاهی این موضوع دو ماه طول می‌کشید.

عبیدالله بن موسی از شیبان، از اَعْمَش، از عَمْرُو بن مُرَّة، از ابونضر نقل می‌کرد که می‌گفت از عایشه شنیدم که می‌گفت: «در خانه با پیامبر (ص) نشسته بودیم، ابوبکر زان گوسپندی برای ما هدیه فرستاد و من در تاریکی آن را همراه رسول خدا قطعه قطعه کردیم. کسی گفت: مگر چراغ نداشتید؟ گفتم: اگر چراغی می‌داشتیم آن را می‌خوردیم.

خالد بن خدّاش و ابوجَمیع از حُمَید بن هلال نقل می‌کرد و او سلسله حدیث خود را به عایشه می‌رساند که می‌گفته است: «شبی زان پوست‌کنده گوسپندی را از خانه ابوبکر برای ما هدیه آوردند. گاهی رسول خدا (ص) آن را قطعه قطعه می‌کرد و گاهی من، مردی گفتم: ای ام‌المؤمنین مگر چراغ نداشتید؟ گفتم: اگر چراغی می‌داشتیم آن را می‌خوردیم.

خالد بن خدّاش از عبدالله بن وهب، از ابوصخر حمید بن زیاد، از یزید بن قَسْبَط، از عُرْوَة، از عایشه نقل می‌کرد که می‌گفته است: «پیامبر (ص) رحلت فرمود و حال آنکه هیچ‌گاه در شبانروز دو وعده غذا نداشت و از نان جو و روغن هم نمی‌توانست دو مرتبه سیر شود.

روح بن عباده و ابوداود سلیمان طیالسی از شعبه، از سماک، از نعمان بن بشیر نقل می‌کرد که می‌گفت از عمر بن خطاب ضمن آنکه خبر فتوحات را به مردم می‌داد، شنیدم که می‌گفت: «خودم دیدم رسول خدا (ص) تمام روز از گرسنگی به خود می‌پیچید و حتی خرماي معمولی نمی‌یافت که شکم خود را سیر فرماید.

عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از سماک، از نعمان بن بشیر نقل می‌کند که می‌گفت از عمر شنیدم می‌گفت: «خدا را ستایش کنید چه بسا روزها که پیامبر (ص) از گرسنگی به خود می‌پیچید و خرماي معمولی هم پیدا نمی‌کرد تا شکم خود را سیر فرماید.

فضل بن دکین و حسن بن موسی گفتند زهیر، از سماک نقل می‌کرده است که شنیده

است: * نعمان بن بشیر از فراز منبر به مردم می‌گفته است: پیامبر (ص) چگونه بود و شما چگونه‌اید. مگر پیامبر شما از خرمای معمولی سیر می‌شد و شما امروز به انواع رطب و کره و سرشیر هم راضی نیستید. حسن بن موسی در این روایت به جای انواع خرما انواع لباس گفته است.

موسی بن اسماعیل از ابوداود سلیمان بن عبید مازنی، از عمران بن زید مدنی، از قول پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: * به خانه عایشه رفتیم و گفتیم مادر جان سلام، گفت: سلام بر تو و گریست. گفتیم: مادر جان چرا گریه می‌کنی؟ گفت: به من خبر رسیده است که برخی از شما چندان غذاهای گوناگون می‌خورند که نیازمند دارو می‌شوند تا غذای آنان را هضم کند و پیامبر شما (ص) را به خاطر آوردم که از دنیا رحلت فرمود در حالی که هیچ‌گاه در شبانروز از دو نوع غذا سیر نمی‌شد، اگر خرما خورده بود نان نمی‌خورد و اگر نان خورده بود خرما نمی‌خورد و این موضوع مرا به گریه واداشت.

محمد بن اسماعیل بن ابوقدیک و محمد بن عمر واقدی از حماد بن ابوحمید، از محمد بن منکدر نقل می‌کنند که می‌گفت: * عروة بن زبیر به من رسید و دستم را گرفت و گفت: ای ابو عبدالله، گفتم: گوش به فرمانم بگو، گفت: امروز پیش مادرم عایشه - از نظر اینکه همسران رسول خدا به منزله مادران مسلمانانند عروه چنین تعبیر کرده است. ضمناً توجه دارید که عایشه خاله اوست - رفتم و او گفت: پسرکم، گفتم: آری. گفت: به خدا سوگندگاه در خانه پیامبر (ص) چهل شب پیایی بر ما می‌گذشت در حالی که در خانه چراغ و هیچ‌گونه آتش دیگر برافروخته نمی‌کردیم. گفتم: مادر جان پس با چه چیزی زندگی می‌کردید؟ گفت: با دو چیز سیاه، خرما و آب.^۱

روح بن عبادة از بسطام بن مسلم، از معاویه بن قرة، از پدرش نقل می‌کنند که می‌گفته است: * ما با پیامبر خود روزگار گذرانیدیم و خوراکی جز دو چیز سیاه نداشتیم، گوید، پدرم به من گفت: آیا می‌دانی دو چیز سیاه چیست؟ گفتم: نه، گفت: خرما و آب.

فضل بن دُکین از مصعب بن سلیمان زهری نقل می‌کند که می‌گفته است از انس بن مالک شنیدم که می‌گفت: * مقداری خرما برای رسول خدا هدیه آوردند که دست به کار

۱. این تعبیر «دو چیز سیاه» برای آب و خرما شاید منظور بیان رنگ باشد زیرا در مورد آب درست نیست، و به‌طوری که می‌باید در چند روایت آمده است، گمان می‌کنم منظور بیان بی‌ارزش بودن آن دو یا فراوانی نسی و در دسترس بودن حسگان باشد، ما هم در فارسی برای بیان بی‌ارزشی چیزی گاهی می‌گوییم دو پول سیاه می‌ارزد. - م.

تقسیم کردن و هدیه فرستادن از آن شد و دیدم از شدت گرسنگی همان طور که سرپا نشسته بود از آن تناول می فرمود.

عمرو بن عاصم کلابی از هَمَام بن یحیی، از قتاده، از انس نقل می کند که می گفته است: * ام سُلَیْم همراه او مقداری خرما برای رسول خدا (ص) هدیه فرستاد، انس می گوید، پیامبر (ص) یک مشت از آن خرما برای بعضی از همسران خود فرستاد و چنان شروع به خوردن کرد که فهمیده می شد سخت گرسنه و خواهان آن است.

عنان بن مسلم از ابان، از قتاده، از انس نقل می کند: * مردی یهودی پیامبر (ص) را به نانی جوین و مقداری روغن بوناک دعوت کرد و پذیرفت.

محمد بن عبدالله اسدی و سفیان از منصور بن صفیه، از مادرش، از عایشه نقل می کرد که می گفت: * رسول خدا (ص) رحلت فرمود و حال آنکه ما از همان دو چیز سیاه | آب و خرما | هم سیر نشدیم.

سعید بن منصور و خالد بن خدش هر دو از داود بن عبدالرحمن، از منصور بن عبدالرحمن، از قول مادرش صفیه، از عایشه نقل می کرد که می گفته است: * رسول خدا (ص) هنگامی رحلت فرمود که مردم از خرما و آب سیر می شدند - خرما و آب در دسترس همه مسلمانان بود.

ولید بن أعزّ و سعید بن منصور از عبدالحمید بن سلیمان، از ابو حازم، از سهل بن سعد نقل می کردند که می گفته است: * پیامبر (ص) تا هنگامی که رخت از جهان بریست در یک روز دو مرتبه از خوراکی سیر نشد.

اسماعیل بن ابان و راق از کثیر بن سُلَیْم، از انس نقل می کند: * هیچ گاه از مقابل پیامبر (ص) چیزی برداشته نمی شد - غذا فقط به مقدار لازم و کم بود - و هیچ گاه تشکجه بی همراه آن حضرت نمی بردند که بر آن بنشینند.

مسلم بن ابراهیم و حمّاد بن سلمه از فرقد سنجی، از سعید بن جبیر، از ابن عمر نقل می کردند که می گفت: * رسول خدا (ص) را دیدم که باروغنی که پرورده و آماده نشده بود موهای خود را چرب کرد.

هاشم بن قاسم و عبدالحمید بن بهرام از شَیْبَة، از اسماء دختر یزید نقل می کردند که می گفته است: * روزی که پیامبر (ص) رحلت فرمود، زره آن حضرت در گرو یک بار جو پیش مردی یهودی بود.

سعید بن سلیمان و عبدالحمید بن سلیمان از ابو حازم نقل می کردند که می گفت: * به سهل بن سعد گفتم: آیا در روزگار رسول خدا (ص) غریبال و الک وجود داشت؟ گفتم: من در آن زمان غریبال ندیدم، و پیامبر (ص) هم تا هنگامی که رحلت فرمود آرد بیخته جو نخورد. گوید، گفتم: پس چگونه نان و آرد درست می کردید؟ گفتم: معمولاً دستاس می کردیم و بعد فوت می کردیم مقداری از پوست آن با دمیدن به هوا می رفت و بقیه آن هم می ماند.

واقدی و اقلح بن سعید گویند از عبدالله بن رافع شنیدیم که می گفت شنیده است ام سلمه می گفته است: * هنگامی که رسول خدا رحلت فرمود مسلمانان غریبال و آردبیز نداشتند.

واقدی گوید فائد. از عبدالله بن علی بن ابورافع. از قول مادر بزرگش سلمی نقل می کرد که می گفته است: * در روزگار رسول خدا (ص) ما غریبال و الک نداشتیم و وقتی جو را دستاس می کردیم. یکبار آن را باد می دادیم.

واقدی از نافع بن ثابت. از ابن دودمان نقل می کرد: * رسول خدا (ص) و ابوبکر و عمر آرد جو را بدون اینکه غریبال شده باشد می خوردند.

واقدی و ابومعشر از مقبری، از ابوهریره نقل می کرد: * پیامبر (ص) می گفته است پروردگارا از گرسنگی به تو پناه می برم که بد هم آغوشی است.

واقدی از شیبان، از جابر، از ابو جعفر - منظور حضرت امام محمد باقر است - نقل می کرد که می گفته است: * پیامبر (ص) تا هنگام مرگ بیشترین خوراکش نان جو و خرما بود.

واقدی و منصور بن ابی الاسود از اسماعیل بن ابو خالد. از حکیم بن جابر نقل می کند: * در خانه پیامبر (ص) کدو دیده شد و پرسیدند با کدو چه می کنید؟ گفتند: خوراک خود قرار می دهیم. و کسک در صوفه جویی است.

واقدی و عبدالرحمن بن ابوالزناد از مخرمه بن سلیمان و البی، از اعرج نقل می کرد که ابوهریره گفته است: * پیامبر (ص) غالباً گرسنه می ماند. اعرج می گوید، به ابوهریره گفتم: این گرسنگی چگونه بود و چه علتی داشت؟ گفتم: به واسطه زیادی میهمانان و مردمی که به همین منظور با آن حضرت می آمدند، وانگهی هیچگاه غذای نمی خوردند مگر اینکه برخی از یاران و نیازمندی که از مسجد آمده بودند، همراه بودند، چون خداوند خبیر را گشود نسبتاً

کشایشی پیش آمد ولی اصولاً زندگی در مدینه با سختی و تنگدستی همراه بود که سرزمین خشک بدون کشت است و بیشتر غذای مردم آن شهر خرما بود با وجود این در دین خود پایدار و استوار بودند.

مخرمه بن سلیمان می گوید * در عین حال از روزی که پیامبر (ص) به مدینه آمد تا روزی که رحلت فرمود دیگ کوچکی غذا از خانه سعد بن عباده همه روزه برای خانه پیامبر (ص) فرستاده می شد. برخی دیگر از انصار غیر از سعد بن عباده هم این کار را انجام می دادند ولی روز به روز تعداد مستمندان و کسانی که به مدینه می آمدند بیشتر می شد و آن سرزمین هم اصلاً خشک و زندگی در آن دشوار بود. محصول کشاورزی ایشان از آب اندکی که مردان مجبور بودند بر دوش خود آن را به نخلستانها برسانند یا به وسیله شتر ببرند تأمین می شد و شتران هم گاهی کشتزارها را خراب می کردند و چه بسا که نخلستانهای ایشان گرفتار آفت می شد و محصول آن سال از میان می رفت.^۱

واقعی و معاویه بن صالح از یحیی بن جابر از مقدم بن معدی کرب نقل می کرد * رسول خدا (ص) می فرمود: آدمی هیچ ظرفی بدتر از شکم را انباشته نمی کند. و حال آنکه برای او فقط چند لقمه بی که نیرویش را تأمین کند کافی است. بر فرض هم که مجبور باشد باید یک سوم آن برای خوراکی و یک سوم آن برای آشامیدنی و یک سوم آن برای خودش باشد.

۱. ابن سعد در اینجا جهت را توضیح داده که در ترجمه مورد استفاده فرار گرفت و ترجمه توضیح آنها ضرورتی نداشت. - م.

بیات صفات جسمی رسول خدا (ص)

یَعْلَى و محمد پسران عُبَید طَنَافِسی و عبیدالله بن موسی عَبَسِی و محمد بن عبدالله بن زبیر اسدی از مجمع بن یحیی انصاری، از عبدالله بن عمران، از قول مردی از انصار نقل می‌کنند که: «او از علی (ع) در حالی که در مسجد کوفه حمایل شمشیرش را بر خود پیچیده بود، دربارهٔ صفات جسمی پیامبر (ص) سؤال کرد، فرمود:

رسول خدا (ص) سپیدچهره و رنگ رخسارش گلنাম، چشمانش سیاه و درشت، موهایش صاف و نرم و ریش آن حضرت انبوه، گونه‌هایش کم‌گوشت و استخوانی و گردنش چون جام سیمین بود، زلف داشت، از زیر گلو تا زیر نافش رشته مویی باریک چون نی رسته بود و بر سینه و شکمش جز آن موی دیگری وجود نداشت، دست و پایش درشت و استخوانی بود، به هنگام راه رفتن اندکی به جلو متمایل می‌شد همچون کسی که از سرازیرینها فرود می‌آید و به هنگام برخاستن چابک و سریع بود، هرگاه به سویی برمی‌گشت با تمام بدن خود برمی‌گشت، دانه‌های عرق بر چهره‌اش چون مروارید بود، عرق بدنش خوشبوتر از مشک تازه بود، نه کوتاه قامت بود و نه بلند و نه ناتوان و تنبل، نه پیش از او و نه بعد از او هیچ‌کس را چون او ندیده‌ام، درود و سلام خدا بر او باد.

یزید بن هارون و یحیی بن عباد و حسن بن موسی از حماد بن سلمه، از عبدالله بن محمد بن عتیل، از محمد حنثیه، از پدرش علی علیه‌السلام نقل می‌کنند که می‌فرموده است: «رسول خدا (ص) دارای سر بزرگ و چشمان درشت که در سپیدی آن رگه‌های سرخ وجود داشت و مژگان بلند برگشته و ریش انبوه و رنگ چهره‌اش درخشان بود، به هنگام راه رفتن چنان حرکت می‌کرد که گویی رو به بالا حرکت می‌کند و چون به سویی برمی‌گشت با

تمام بدن برمی گشت و کف دست و پاهایش نسبتاً استخوانی و درشت بود.

فَضْل بن دُکَّین و هاشم بن قاسم از قول مسعودی، از عثمان بن عبدالله بن هرمز، از نافع بن جُبَیر بن مطعم، از علی علیه السلام نقل می کردند که می فرموده است: «پیامبر (ص) نه بلند قامت بود و نه کوتاه، سر آن حضرت درشت و بزرگ و ریش ایشان انبوه و دست و پایش ورزیده و رنگ چهره اش گلنাম و استخوان بندی بدنش درشت و مژگانش بلند و برگشته بود، هنگام راه رفتن اندکی به جلو خم می شد گویی در سرازیری حرکت می کند، پیش از او و بعد از او کسی را آن چنان ندیده ام، سلام و درود خدا بر او باد.

سعید بن منصور از نوح بن قیس حدانی، از خالد بن خالد تمیمی، از یوسف بن مازن رایسی نقل می کنند: «کسی به علی (ع) گفت: پیامبر (ص) را برای ما توصیف کن، فرمود: قامتش بلند نبود ولی از افراد معمولی بلندتر می نمود، چون همراه گروهی می آمد از همگان برتر بود، چهره اش سپید و سخت درخشان بود، سر آن حضرت بزرگ و پیشانی ایشان روشن و تابان و مژگانش بلند و برگشته و دو کف دست و پایش درشت و ستبر بود، چون راه می رفت تند حرکت می فرمود گویی از سرازیری فرو می آید، عرق بر چهره اش همچون دانه های مروارید بود، نه پیش از آن حضرت و نه پس از او کسی همچون او ندیده ام.

سعید بن منصور و حکم بن موسی از عیسی بن یونس، از عمر آزاد کرده غُمرَة نقل می کردند که می گفت ابراهیم بن محمد از فرزندانگان علی (ع) برایم نقل کرد: «هرگاه علی (ع) پیامبر (ص) را وصف می کرد چنین می فرمود: رسول خدا (ص) نه بلند قامت که بیش از معمول بلندتر باشد بود و نه کوتاه قامت بلکه معتدل و میانه بود، موهای آن حضرت نه کاملاً پیچیده و نه کاملاً صاف ولی در عین حال که مختصر تابی داشت صاف بود، صورتش نه استخوانی لاغر و نه فربه و گوشت آلود بود، چهره اش سپید و مدور و آمیخته با رگه های سرخ (گلنাম) بود، چشمانش سیاه و درشت و مژگانش برجسته، شانه هایش فراخ و ستبر، و خالی از موی بود، روی سینه اش موی نرمی رسته بود، دو کف دست و پای ایشان ستبر و درشت بود، هنگام که راه می رفت گویی در سرازیری حرکت می کرد و چون به سوی برمی گشت با تمام بدن برمی گشت، میانه دو شانه اش مهر نبوت قرار داشت و او خاتم پیامبران و از همگان بخشنده تر و شجاع تر و راستگوتر و صریح تر و نسبت به پیمان و تعهد وفادارتر بود، بسیار ملایم و خوش برخورد بود، در عین حال هرکس او را می دید نخست از او هیبت می داشت و هرکس با او معاشر بود دوست می داشتش، هرکس می خواست آن

حضرت را توصیف کند می گفت پیش از آن حضرت و پس از ایشان کسی همچون ایشان ندیده‌ام. درود و سلام خدا بر او باد.

سعید بن منصور از خالد بن عبدالله، از عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی (ع) از پدرش، از جدش نقل می کرد * کسی به علی (ع) گفت: ای ابوالحسن پیامبر (ص) را برای ما توصیف کن. و علی (ع) فرمود: پیامبر (ص) سپید چهره بود و سپیدی آمیخته با سرخی، مژگان بلند و برجسته و چشمانی درشت و سیاه داشت، نه کوتاه قامت بود و نه بلند ولی از افراد کشیده قامت شمرده می شد، دارای استخوان بندی درشت و بر سینه اش موی نرم بود، موهای آن حضرت نه پیچیده بود و نه کاملاً صاف، کف دست و پایش ستر بود، هنگامی که راه می رفت به جلو متمایل می شد گویی از سربالاینها بالا می رود، دانه های عرق بر چهره اش چون دانه های مروارید بود، پیش و بعد از آن حضرت کسی را آن چنان ندیده‌ام، سلام و درود خدا بر او باد.

محمد بن عمر واقفی از عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب (ع). از پدرش، از جدش، از علی (ع) نقل می کند که می فرموده است: هنگامی که پیامبر (ص) مرا به یمن فرستاده بودند، روزی برای مردم سخنرانی می کردم، یکی از دانشمندان دینی یهودی ایستاده بود و کتابی در دست داشت و به آن نگاه می کرد، مرا صدا زد و گفت: ابوالقاسم را برای ما توصیف کن، و من چنین گفتم: رسول خدا (ص) نه کوتاه قامت است و نه بیش از اندازه بلند، موهایش پیچیده و مجعد و کاملاً آویخته و صاف هم نیست، بلکه موهایش سیاه و میان این دو حالت است، سرش بزرگ و رنگ رخسارش سپید آمیخته با رگه های سرخ است، اندامها و استخوان بندی بدنش درشت و کف دست و پایش ستر است، رشته باریک مویی روی سینه اش رسته است، مژگانش برجسته و ابروهایش پیوسته و پیشانی اش گشاده است، شاندهایش فراخ است و به هنگام راه رفتن چنان حرکت می کند که گویی از فراز بلندیها پایین می آید، من نه قبلاً و نه بعداً هیچ کس را چون او ندیده‌ام، علی (ع) گوید، در این هنگام سکوت کردم، آن مرد به من گفت: دیگر بگو و صفات دیگرش چیست؟ گفتم: آنچه می دانستم گفتم. او گفت: در چشمنهایش رگه های سرخ دیده می شود و ریش او زیباست و دهانش و گوشهایش هم در کمال زیبایی است، به هر سو که برمی گردد با تمام بدن برمی گردد، من گفتم: به خدا سوگند اینها همه نشانیهای اوست، مرد یهودی گفت: چیز دیگری هم هست، من گفتم: چه چیزی؟ گفت: کمی گوشپشت و خمیده است، گفتم: این

همان چیزی است که بیان کردم و گفتم به هنگام حرکت گویی از فراز بلندی پایین می آید. دانشمند مذکور گفت: من این نشانیها را در کتاب پدران خود دیده‌ام و چنین خوانده‌ایم که او از حرم خدا و منطقتن امن الهی که محل خانه خداست مبعوث می‌شود و سپس به جای دیگری هجرت می‌کند و آن جا را محل امن و حرم قرار می‌دهد و حرمت آن منطقه همچون حرمت حرم الهی می‌شود، و انصاری را که پیامبر (ص) پیش ایشان هجرت می‌کند می‌شناسیم که گروهی از فرزندان اجداد عمرو بن عامرند و پرورش دهنده درختان خرمایند و مردم آن سرزمین هم یهودی هستند. علی فرمود: آری هموست و رسول خداست که درود و سلام بر او باد. دانشمند یهودی گفت: آری گواهی می‌دهم که او نبی و فرستاده خداوند است و برای همگان مبعوث شده است. درود و سلام خدا بر او باد من به آیین او زندگی می‌کنم و می‌میرم و به خواست خداوند متعال بر آن آیین در قیامت برانگیخته می‌شود. گوید، او پیش علی علیه السلام می‌آمد و آن حضرت به او قرآن و شرایع اسلام را آموزش می‌داد. آن‌گاه علی (ع) از یمن بیرون آمد و آن دانشمند همچنان در یمن ماند و به روزگار خلافت ابوبکر درگذشت در حالی که به پیامبر (ص) مؤمن بود.

مَعْنُ بن عیسی اشجعی از مالک بن انس و عبدالله بن مسلمة بن قَعْنَب و خالد بن مخلد از سلیمان بن بلال و هر دو از ربیعة بن ابوعبدالرحمن نقل می‌کردند که می‌گفته است از انس بن مالک شنیده که می‌گفته است: رسول خدا میان بالا بوده است نه بلند و نه کوتاه. سپید بی نمک و گندم‌گون هم نبوده است. موه‌های آن حضرت هم نه پیچیده و مجعد بوده است و نه کاملاً صاف و آویخته.

عثمان بن مسلم و حسن بن موسی از حماد بن سلمة، از ثابت، از انس نقل می‌کردند که می‌گفته است: چهره و رنگ رخسار رسول خدا (ص) درخشان و گلنাম بود و به هنگام راه رفتن با وقار حرکت می‌فرمود، هیچ دیبا و حریری را لطیف و ملایم‌تر از کتف دست او ندیده‌ام و هیچ مشک و عنبری به خوشبویی بدن آن حضرت نبویده‌ام.

یزید بن هارون و محمد بن عبدالله انصاری از حُمَید، از انس نقل می‌کردند که می‌گفته است: هرگز حریری و خزی را به نرمی کتف رسول خدا ندیده‌ام. و هرگز مشک و عنبری به خوشبویی بدن رسول خدا (ص) نبویده‌ام.

سعید بن منصور و خلف بن ولید هم از خالد بن عبدالله، از حُمَید، از انس بن مالک نقل می‌کنند که می‌گفته است: رنگ رخسار رسول خدا (ص) گندم‌گون بود و هیچ‌گاه

مشک و عنبری به خوشبویی بدن ایشان نبوده‌ام. سلام و درود الهی بر او باد. یزید بن هارون از جریر بن حازم، از قتاده، از انس نقل می‌کند: رسول خدا (ص) دارای پاهای ستبر بود و زیاد عرق می‌کرد و پس از او هیچ‌کس را چنان ندیده‌ام. فضل بن دُکین از مُنَدَل، از حُمَید، از انس نقل می‌کند که می‌گفت: رسول خدا نه کوتاه قامت بود و نه بلند.

عمرو بن عاصم از هَتَم، از قتاده، از انس بن مالک یا از مرد دیگری از ابوهریره نقل می‌کرد: رسول خدا (ص) دارای کف دست و کف پای برجسته و ضخیم و بسیار نیکوچهره بود، و پس از آن حضرت هیچ‌کس را چنان ندیده‌ام. محمد بن اسماعیل بن ابوفدّیک و موسی بن داود از ابن ابوذئب، از صالح بن ابوصالح آزاد کرده تُوأَمَدَه، از ابوهریره نقل می‌کنند که پیامبر (ص) را چنین توصیف می‌کرد: ستبر بازو و دارای مژگان برجسته و شانه فراخ که با تمام بدن به طرفی رو می‌کرد یا پشت می‌فرمود. گوید، پدر و مادرم فدای او باد که نه دشنام‌دهنده و نه یاوره‌گو و نه اهل هیاهو در کوچه و بازار بود.

ابوبکر بن عبدالله بن ابواؤیس مدنی از سلیمان بن بلال، از عبدالملک بن قدامه بن ابراهیم جُمَیحی از قدامه بن موسی، از محمد بن سعد مسیب نقل می‌کرد: ابوهریره هرگاه کسی از اعراب و اشخاصی که پیامبر (ص) را ندیده بودند می‌دید می‌گفت: آیا پیامبر (ص) را برای شما توصیف کنم؟ و بعد می‌گفت: پیامبر (ص) دارای پاهای ستبر و مژه‌های بلند و پهلوهای سپید بود با تمام بدن رو می‌کرد یا پشت می‌فرمود. پدر و مادرم فدای او باد که نه قبلاً و نه بعداً هیچ‌کس را چنان ندیده‌ام.

حسن بن موسی و موسی بن داود از ابن لهیعه، از ابویونس، از ابوهریره نقل می‌کنند که می‌گفته است: هیچ چیز را زیباتر از رسول خدا ندیده‌ام گویی در پیشانی آن حضرت خورشید خانه داشت، و هیچ‌کس را ندیده‌ام که در راه رفتن از رسول خدا (ص) تندتر حرکت کند. گویی زمین زیر پای او در نور دیده می‌شد، ما خود را به زحمت می‌انداختیم که پایه پای آن حضرت حرکت کنیم و ایشان ناراحت نبود.^۱

محمد بن عمر واقدی از عبدالملک، از سعید بن عبید بن سَبَاق، از ابوهریره نقل

۱. این عبارات و سلسله احمد بن حجاج هم عیناً نقل شده است که چون مکرر بود از ترجمه آن خودداری شد. - م.

می‌کرد که می‌گفته است: رسول خدا دارای کف دست و پای ستبر و ساقهای ورزیده و بازوهای پهن بود و چهارشانه و سینه فراخ، و موهای نسبتاً صاف و مژگان بلند و برگشته و دهان و ریش بسیار زیبا و گوش نه بزرگ و نه کوچک داشت، میانده بالا بود نه کوتاه و نه بلند، رنگ چهره‌اش از همگان بهتر بود با تمام بدن رو می‌کرد یا پشت می‌فرمود، نه کسی چون او دیده‌ام و نه شنیده‌ام.

احمد بن حجاج خراسانی از عبدالله بن مبارک، از قول اسامه بن زید و موسی بن مسلم آزاد کرده دختر قارظ از ابوهریره نقل می‌کرد که غالباً پیامبر (ص) را چنین توصیف می‌کرد: دارای مژگان بلند و برگشته و بر و بازوی سپید بود و به هر طرف که برمی‌گشت با تمام بدن برمی‌گشت، چشم من مانند او ندیده‌ام است و نخواهد دید.

قُدَامَةُ بن محمد مدنی از قول مادرش فاطمه دختر مُضَرِّه، از قول پدر بزرگش خُشْرَم بن بَشَار نقل می‌کرد: مردی از بنی عامر به حضور ابوامامه باهلی آمد و گفت: تو مردی عربی و هرچه را توصیف کنی به‌طور کامل توصیف می‌کنی، پیامبر (ص) را برای من چنان توصیف کن که گویی خودم او را دیده‌ام. ابوامامه گفت: رسول خدا (ص) مردی سپید چهره بود و سپیدی آمیخته با سرخی (گلنام)، چشمان سیاه درشت و مژگان بلند برگشته داشت، استخوان بندی درشت داشت و چهارشانه بود، بر روی بازوان و سینه‌اش موی رسته بود و بر روی سینه یک رشته مو داشت، برخی از او بلند قامت‌تر و برخی از او کوتاه قامت‌تر بودند، دو جامه سَحُولی^۱ بر تن داشت، ازارش تا سه چهار انگشت زیر زانوانش بود، ردایش به هنگام حرکت مزاحم او نبود که آن را زیر بغل خود جمع می‌فرمود، هنگام راه رفتن با سنگینی و وقار حرکت می‌کرد گویی در سربالاینها حرکت می‌کرد، و چون به سوی برمی‌گشت با تمام بدن برمی‌گشت و میان شانه‌هایش آن حضرت مهر نبوت بود، مرد عامری گفت: آن چنان وصف کردی که اگر آن حضرت میان همه مردم باشد او را خواهم شناخت.

ابوداود سلیمان طیالسی از شُعْبَةَ، از سماک بن حرب نقل می‌کرد که می‌گفت از جابر بن سَمْرَةَ شنیدم می‌گفت: پیامبر (ص) دارای دهان نسبتاً بزرگ و پاشنده‌های ظریف بود، عبیدالله بن موسی و فضل بن دُکَیْن از اسرائیل، از سماک نقل می‌کنند: از جابر بن

۱. سَحُول، بر وزن فُجُور سهرکی در سن که بارجه‌ای آن معروف بوده است، حساً این کلمه به معنی ناکیرد و رسته هم به کار رفته که هر دو معنی مناسب است. - م.

سَمْرَةٌ ضمن توصیف حضرت ختمی مرتبت شنیده است که در پاسخ مردی که از او پرسیده است آیا چهره رسول خدا (ص) دراز و مثل شمشیر بود؟ گفته است: نه چهره رسول خدا چون ماه و خورشید گرد بود.

عنان بن مُسَلِّم و ابوالولید هشام طیالسی از شعبه، از ابواسحاق نقل می کنند که می گفته است: * از براء شنیدم که رسول خدا دارای قامت معتدل و چهارشانه بود. عنان اضافه می کرد که موهای سر پیامبر (ص) نالاله های گوش آویخته بود و حله سرخ بر تن داشت. و کعب بن جراح از سفیان، از ابواسحاق، از براء نقل می کرد: * رسول خدا (ص) چهارشانه و میانه بالا بود، نه کوتاه و نه بلند.

فضل بن دُکَیْن از زُهَیْر، از ابواسحاق نقل می کرد: * مردی از براء پرسید آیا چهره رسول خدا (ص) کشیده و کتابی (مثل شمشیر دراز) بود؟ گفت: نه چهره آن حضرت مدور و چون ماه بود.

هَوْدَةُ بن خَلِيفَةَ از عَوْف، از یزید فارسی نقل می کرد که می گفت: * هنگامی که ابن عباس زنده بود در بصره رسول خدا (ص) را در خواب دیدم. به ابن عباس گفتم: رسول خدا را خواب دیدم. او گفت: پیامبر (ص) می فرمود: شیطان نمی تواند به شکل من متصور شود و هر کس مراد در خواب ببیند خودم را در خواب دیده است. اکنون می توانی کسی را که در خواب دیده ای برای من توصیف کنی؟ گفتم: آری مردی دیدم میانه بالا، رنگ چهره اش گندمگون مایل به سپیدی بود، لب و دهان بسیار زیبایی داشت، چشمانش سیاه درشت و گونه هایش زیبا و ریش او انبوه بود و تازیگر گلو ادامه داشت.

عوف می گوید: با همه این اوصاف نمی دانم چگونه بود - در وصف من نمی گنجد -، ابن عباس به یزید فارسی گفت: اگر در بیداری هم آن حضرت را دیده بودی بیش از این نمی توانستی وصف کنی.

عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از عثمان بن مُغِیْرَةَ، از مجاهد، از ابن عباس نقل می کند: * پیامبر (ص) می فرمود: من عیسی و موسی و ابراهیم علیهم السلام را دیده ام. عیسی مردی بود دارای موهای پیچیده و سرخ روی و سینه فراخ، موسی مردی تنومند و دارای موهای صاف آویخته و به شکل مرد زُطاً^۱ بود. گفتند: ای رسول خدا ابراهیم چگونه بود؟ فرمود: به

۱. زُطاً، در منتهی الارب و اقرب الموارد آمده است که نام طایفه بی از هندوان و معرب جت است. - م.

پیامبر خودتان بنگرید.

عَنان بن مسلم از حمّاد بن سلمه، از داود بن ابوهند، از قول مردی از ابن عباس نقل می‌کرد: «پیامبر (ص) به هر سو برمی‌گشت با تمام بدن برمی‌گشت و چون راه می‌رفت بسیار بانشاط و بدون تنبلی حرکت می‌فرمود.

یزید بن هارون برای ما از جریری نقل می‌کرد که می‌گفته است: «همراه ابوطئیل بر گرد خانه کعبه طواف می‌کردیم، گفت: هیچ‌کس از کسانی که پیامبر (ص) را دیده باشد غیر از من باقی نمانده است. گفتم: تو پیامبر (ص) را دیده‌ای؟ گفت: آری. گفتم: چگونه بود؟ گفت: سپید نمکین و نه فرید و نه لاغر.

خَلَف بن ولید از دی از خالد بن عبدالله، از جریری، از ابوطئیل نقل می‌کرد که جریری به او گفته است: «آیا رسول خدا را دیده‌ای؟ گفته است، آری سپید و دارای چهرهٔ نمکین بود.

یزید بن هارون از مسعر، از عبدالملک بن عمیر، از ابن عمر نقل می‌کرد که می‌گفته است: «هیچ‌کس را بخشنده‌تر و بزرگوarter و شجاع‌تر و درخشان‌تر از پیامبر ندیده‌ام. درود و سلام خدا بر او باد.

محمد بن عمر واقدی از بُکَیر، از میسمار، از زیاد بنده سعد بن ابی وقاص نقل می‌کند که می‌گفته است: «از سعد پرسیدم آیا رسول خدا خضاب می‌فرمود؟ گفت: نه و علاقه‌ی هم به آن کار نداشت. چند موی سپید در زیر لب پایین و در جلو سر داشت به طوری که اگر می‌خواستم بشمرم، می‌شمردم. گفتم: بقیهٔ صفات جسمی آن حضرت چگونه بود؟ گفت: مردی میانه‌بالا بود نه سپید بی‌نمک بود و نه سیدچرده. موهایش نه پیچیده بود و نه کاملاً صاف و آویخته. ریش او بسیار زیبا و پیشانی او بلند و دارای رگه‌های سرخ بود. انگشتانش ضخیم و موهای سر و ریش آن حضرت کاملاً سیاه بود.

خالد بن مُخَلَّد بَجَلِی از عبدالله بن جعفر، از اسماعیل بن محمد بن سعد، از عامر بن سعد، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: «پیامبر به طرف راست سلام می‌داد و آن قدر چهره‌اش را به طرف راست برمی‌گرداند که سپیدی گونه‌اش دیده می‌شد و سپس به طرف چپ سلام می‌داد - ظاهراً منظور در نماز است که هنوز هم در حجاز به شدت معمول و متداول است.

فضل بن دُکَین از ابوالأحوص، از اشعث بن سلیم نقل می‌کند که می‌گفته است

❖ شنیدم پیرمردی از بنی کنانه پیامبر (ص) را چنین توصیف می کرد که سپید چهره و میانده بالا و از زیباترین مردان بود.

محمد بن عمر واقدی از فرّوة بن زُبَید، از بشیر آزاد کرده ماری ها، از جابر بن عبدالله نقل می کرد: ❖ پیامبر (ص) سپید چهره آمیخته به سرخی (گلنام) و دارای انگشتان ستبر و میانده بالا بود، موهایش نه پیچیده و نه کاملاً صاف بود او که راه می رفت مردم ناچار بودند از پی او با حالت دویدن حرکت کنند. هرگز نظیر او را نخواهی دید.

واقدی از شیبان، از جابر، از ابوطیفیل نقل می کرد که می گفته است: ❖ روز فتح مکه پیامبر (ص) را دیدم شدت سپیدی چهره و سیاهی موی آن حضرت را فراموش نمی کنم. برخی از او کوتاه تر و برخی بلندتر بودند. به مادرم خَوْلَة گفتم: این کیست؟ گفتم: همین رسول خداست که درود و سلام خدا بر او باد. گوید، به ابوطیفیل گفتم: جامه اش چگونه بود؟ گفتم: به خاطر ندارم.

محمد بن عمر واقدی از شیبان، از جابر، از ابوصالح، از ام هلال نقل می کرد که می گفت: ❖ هرگاه شکم رسول خدا را می دیدم به یاد کاغذهای سپیدی که روی یکدیگر تا داده باشند می افتادم.

عبدالله بن موسی از موسی بن عبیده، از ایوب بن خالد از قول کسی نقل می کند که ضمن توصیف پیامبر (ص) می گفته است: ❖ هیچ مردی را به آن زیبایی ندیده ام گویی ماهپاره ای بود.

فضل بن دُکَین از یوسف بن صُهَیب، از عبدالله بن بُرَیده نقل می کرد که می گفته است: ❖ پیامبر (ص) از همگان دارای پاهای زیباتری بود.

فَضْل بن دُکَین از سُنیان ثُوری، از زُبَیر، از ابراهیم نقل می کرد: ❖ پیامبر (ص) گاهی پای چپ خویش را زیر خود می نهاد چنان که خون در آن جمع می شد و ظاهراً سیاه دیده می شد.

عبدالله بن موسی از اسرائیل، از جابر، از محمد بن علی - ظاهراً مقصود محمد بن حنفیه است یا حضرت امام محمد باقر ولی معمولاً برای حضرت باقر کنیه ابو جعفر را در موارد دیگر به کار برده است - نقل می کند که می گفته است: ❖ پیامبر (ص) در حمله سخت متهور و دلیر بود.

وَهْب بن جریر از اَبی، از حسن بصری نقل می کرد: ❖ پیامبر (ص) بخشنده تر و